هر دو چشمه دران دو چشم نشست
پنبش او بر آفرینش بست
بد و نوک سنان سفته شاه
سفته شد چشم اژدهای سیاه

چونکه میدان اژدها شد تنگ
شه در آمد باژدها چو نهنگ
ناچخی راند بر گلوش دلیر
چون بر اندام گور پنجهٔ شیر

اژدها را درید کام و گلو
ناچخ هشت مشت شش پهلو
بانگی از اژدها بر آمد سخت
در سر افتاد چون ستون درخت

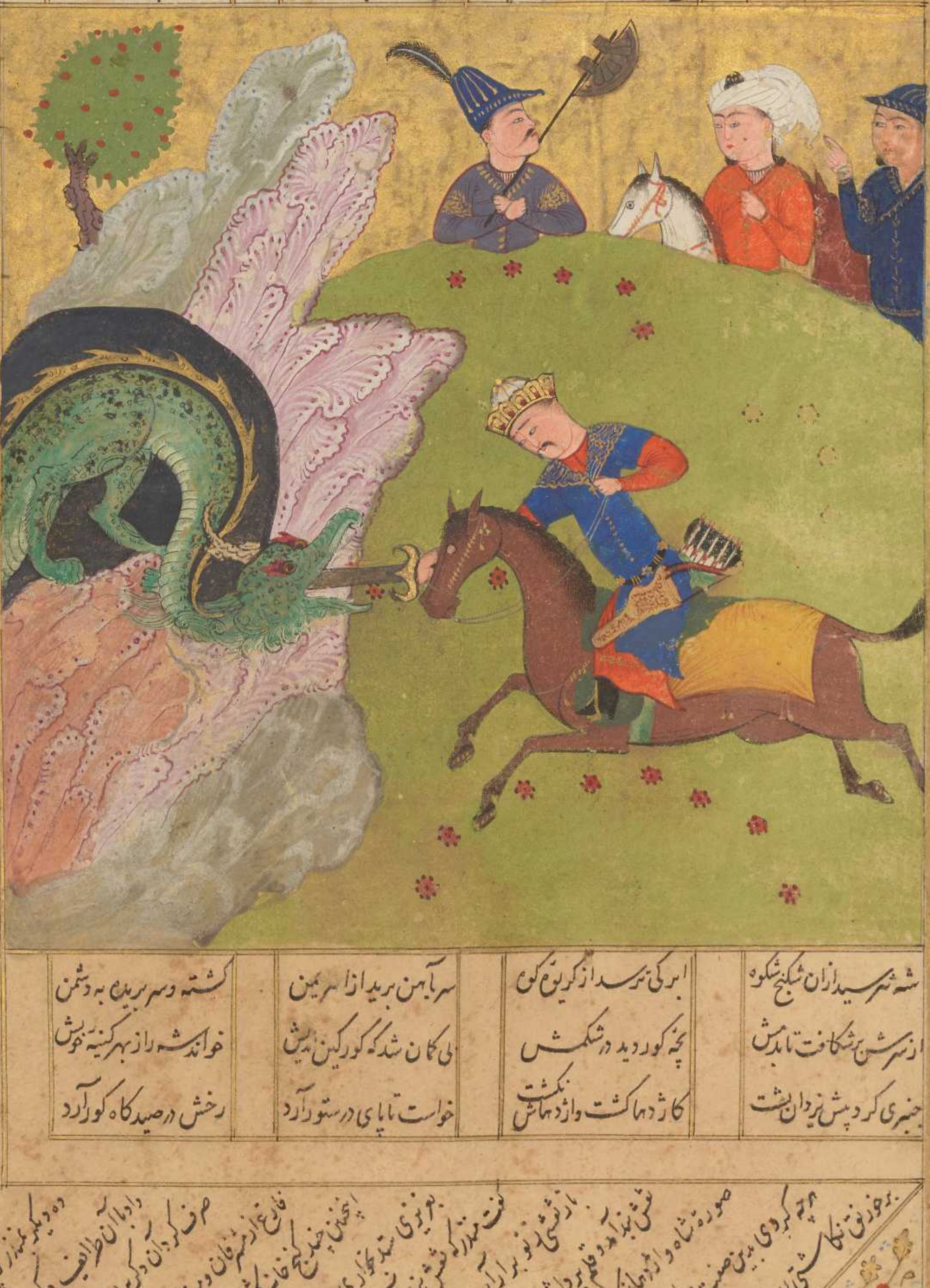

شه برسید ازان شکنج شکوه
ابرکی برسد از کریوه کوه
سر آهن برید از سرین
کشته و سر برید به دشمن

از سر شش بشکافت تا بدمش
بچه گور دید در شکمش
پی کان شد که گور کین اندیش
خواندش راز بهر کینهٔ خویش

چنبری کرد پیش یزدان پشت
کاژدها کشت و اژدهاش نکشت
خواست تا پای در ستور آرد
رخش در صیدگاه گور آرد

گور چون شاه را بدید فراز
آمد از دور و در خزید بغار
شه دگر باره در گرفتن گور
شد دران تنگنای غار بزور
چون قدر مایه شد بسختی و رنج
یافت گنجی و [illegible] پنج
خسروانی نهاده [illegible] جم
چون بری [illegible] در درم
گور خواند آنچه گور در جم دید
رفت ازان گور [illegible] دید
شاه بر قفل گنج یافت کلید
اژدها را ز گنج خانه برید
آمد از تنگنای غار برون
گشت هر پای راه در هامون
باقی بود خاصگان سپاه
واز طلب آمدند بر در شاه
چون یکایک براه پیوستند
گرد بر گرد شاه صف بستند
شاه فرمود تا کمر بندان
سر دلیران و هم شوخندان
راه در گنجدان [illegible] بر کنند
گنج بیرون برند و بار کنند
سیصد اشتر ز گنجها جوان
شد روانه بدان سپنج روان
شاه با خود حساب گور کند
واژدها را [illegible]
عاقبت لاجرم پیاده بخش
هم سلامت [illegible] بخش
چون [illegible] آمد باز
گنج برد از [illegible] باز
ده شتر وار ازان [illegible] شاه
از منافی روانه کرد براه
بر خورنق نهاد [illegible] تمام
هم بکردی بدین صفت بهرام
صورت شاه و اژدها بنگاشت
نقش بند آمد و قلم برداشت
باز نقشی نو بر آرایید
گفت بنده که نقش بند آید
[illegible] نگاری داد
اینچنین جنگ گنج خانه گشاد
فارغ از خشم [illegible]
صرف کرد آن [illegible]
[illegible] طرایف دلکش
[illegible]